

نشریه دانشکده ادبیات تبریز

زمستان سال

۱۳۳۸

بقلم احمد ترجمانی زاده

علم آداب بحث

نسبت منطق بارسطو مشهور است و در این گفتار تاریخ منطق موضوع بحث نیست و لیکن از اشارتی اجمالی به هدف و غایت و فائده این علم ناگزیریم. منطق از آن علمهاست که استقصاء و مبالغه در آن انسان را سراسیمه و سرگردان میکنند ولی احاطه اجمالی بقواعد و اصطلاحات آن مفید و در بعضی اوقات شاید ضروری باشد زیرا منطق طبیعی اشخاص و افراد غالباً رسا و کافی نیست و ناچار داد گاهی باید تا مجادلات و مشاجرات طرفین دعوی را در آنجا رسیدگی و محاکمه کرد و افکار و انظار مختلف را بمیزان عدل سنجید الحق منطق اگر رعایت شود در این باب قاضی عدل و داوری دادگر است زیرا مفهوم کلمات را منطق محدود میکند و قضایا را با سور و جهات و ایجاب و سلب و تحصیل و عدول منقح و پاکیزه میسازد و با این ترتیب بیم اشتباه در مقصود بر طرف میشود و مدعی (بصیغه مفعول) تحریر میگردد و مغالط را مجال سفسطه بازی در دلیل نمیماند و بهمین جهت گفته اند فائده منطق تشخیص و تمییز فکر صواب از اندیشه خطا است.

دانشمندان این علم گفته اند که مردم در برابر منطق سه گروهند گروه نخستین

کسانی هستند مؤید بقوه قدسیه یعنی در حدت ذهن و تیزی فهم و پایه عقل و ادراک بجایی رسیده اند که حاجت و نیازی بمنطق صناعی ندارند بلکه منطق طبیعی ایشان بحدی قوی است که جز اندیشه استوار و راست و فکر سلیم و نظر مستقیم از نفس ناطقه ایشان تراوش نمیکنند و گروه میانگین اوساط الناس و مردمان عادی هستند که در اندیشه های ایشان اشتباه و خطا راه دارد گاهی مصیب هستند و زمانی مخطی گروه سوم افراد متناهی فی البلاده هستند یعنی کسانی که در بلاد و کورنی بجایی رسیده اند که منطق ارسطو نیز قادر بر هدایت و رهبری آنها نیست و البته مقصود ایشان از صاحبان قوه قدسیه کسانی بوده است که مهابط وحی و اشراق و الهامند و دل آنان بنور ایمان و عشق الهی روشن است بنابراین غیر از گروه برین و گروه زیرین باقی مردم با همه فرقا و تفاوتها که در مراتب فهم و ادراک ایشان محسوس و معلوم است همگی از اوساط الناس بشمار می آیند و لیکن افراد برجسته و ممتازی از این گروه گاهی ظاهر میشوند که میتوانند با صاحبان قوه قدسیه لاف همسری و برابری بزنند. مشهور است که ابوالخیر عارف معروف را با ابن سینا دیداری دست داد بعد از آنکه از هم جدا شدند از ابوالخیر پرسیدند که ابن سینا را چگونه یافتی گفت او را مردی یافتیم که میداند هر آنچه من می بینم و از ابن سینا پرسیدند که ابوالخیر را چگونه یافتی گفت او را مردی دیدم که می بیند هر آنچه من میدانم» بهر حال اگر بخواهیم منطق را خلاصه کنیم باید بگوییم که موضوع اصلی آن معرف و حجت یا تصور و تصدیق است ولی چون بیان تصور و تصدیق بدون کسوت الفاظ میسر نیست میتوان گفت که موضوع منطق سخن است و بهمین سبب هم آن را منطق نامیده اند و معلوم است سخن یا مفرد است یا مرکب اگر مفرد باشد مطابق منطق باید مفهوم و ماهیت و مدلول آن بخوبی معرفی شود و تا آنجا که ممکن است رفع هر گونه ابهامی از معنی و مفهوم آن بعمل آید (باصطلاح منطق یا با حدّ تام یا با حدّ ناقص یا با رسم تام یا با رسم ناقص و لا اقل با تفسیر لفظی)

و اگر مرکب و جمله است « البته خبریه زیرا جمله‌های انشائی نه موضوع منطق است نه مورد مناظرات و مباحثات علمی واقع میشود » باید روشن کرده حکمی که در آن جمله است کلی است یا جزئی مثبت است یا منفی دائم و پایدار است یا موقت و ناپایدار مشروط بشرطی هست یا نیست بر سیل و جوب عقلی است تا بطریق امکان است و هکذا سایر احوال و اوضاع و شرائط باید مورد دقت شود پس آنگاه منطق از دلیل و برهان بحث میکنند که آنهم سخن است و لیکن سخنی است ترکیب یافته از چند جمله یا قضیه و چون این جمله‌ها یا بقول منطقه قضایا با هم پیوند و ارتباط دارند بطوریکه از آنها نتیجه بدست می‌آید مبحث واسطه انتقال و تفطن اندراج موضوع نتیجه در محمول آن مطرح میشود و وضع ترتیب مقدمات و صغری و کبری باشکال اربعه یا گونه‌های چهار گانه قیاس مورد بحث قرار میگیرد و چون انتاج شکل اول بدیهی و باقی اشکال نظری است نظریه‌ها را یا بوسیله عکس بشکل اول بر میگردانند و یا بواسطه انتقای صدق نقیض عین قضایای مقدمات را ثابت میکنند بنا بر این مباحث عکس و تناقض را قبل از شروع بدلیل و قیاس پیش میکشند زیرا خواسته‌اند منطق که میزان و ترازوی علوم است نیازی بعلمی دیگر نداشته باشد بلکه درخود منطق مسائل آن حل و اثبات شود بنا بر این انتاج ضروب اشکال اربعه را تماماً بواسطه عکس یا تناقض مدلل و مبرهن میسازند و بعد از باب قیاس مباحث تمثیل و استقراء بمیان می‌آید و چون این دو دلیل مربوط به جزئیات است (زیرا تمثیل پی بردن بحال یک جزئی است از حال جزئی دیگر و استقراء تتبع حال جزئیات است برای صحت صدور حکم کلی و بهر حال در هر دو پای جزئی در میان است) این دو قسم از دلیل با مزاج منطقه قدیم خیلی سازگار نیست زیرا **لاکمال فی معرفة الجزئیات** سر لوحه مرام ایشان بوده است و شاید عدم توفیق ایشان در بسیاری از مسائل و اکتشافات و ابداعات علمی همین بی اعتنائی و عدم توجه بعالم جزئیات بوده است اگر از ایشان سؤال شود که

گاهی شرح حال پیغمبری یا پادشاهی یا عالمی یا شاعری یا هنرمندی متضمن فواید بسیار در تاریخ یا دیگر دانشها میگردد پس چگونه **لاکمال فی معرفة الجزئیات**؟ ایشان جواب خواهند داد که در اینگونه موارد نیز کمال در شناختن حال خود جزئی نیست بلکه آن جزئی سبب شده برای توصل (رسیدن) به کلیاتی پس اگر کمالی حاصل شده در معرفت آن امور کلی است و در نظر سطحی مردم سبب با مسبب مورد اشتباه گردیده است. هر پاسخ ایشان باید گفت کمالی مهتر و هنری بهتر از این که مشاهده و آزمایش و کنجکاو و گفتگو و جستجوی احوال جزئیات ما را معلوم کلی و تدوین قواعد مطرح میسازد؟

مبحث خیلی جالب و جذاب در منطق که مع الاسف متأخرین کمتر توجه به آن داشته‌اند بحث در مواد و مقدمات و اجزاء دلیل و قیاس است یعنی آن قضایا که دلیل از ترکیب و تألیف آنها حاصل میشود و آن موضوع صناعات خمس و نوع قضایائی است که از آنها برهان یا خطابه یا جدل یا سفسطه و شعر ترکیب میگردد حقا در این باره تبعی بسزا کرده‌اند و سخنانی استوار و درست و محکم گفته‌اند ولی افسوس در این موضوع بسیار شگرف و مهم بایجاز و اجمال تمام گذشته‌اند و بالخصوص منطقه مشرق زمین خیلی کوتاه آمده و با اندک اشاراتی فهرست وار اکتفا ورزیده‌اند باری این بود مجمل منطق یونان اگر ممکن شود دریا را در کوزه‌ای جای داد.

اما منطق ایران یا علم بحث که در حقیقت متمم و مکمل منطق یونان است: باید دانست که در منطق یونان اصول بحث را نشان نداده و وظائف معقل و معترض را بیان نکرده‌اند فی‌المثل در باب تصورات نگفته‌اند که چه اعتراضاتی متوجه حدود و رسوم میشود یا اگر کسی بتفسیر لفظی پرداخت طریق بحث و مناقشه با او چگونه باید باشد یا اگر برای اثبات مدعای خود از علمی یا از کتابی یا از بزرگ و دانائی چیزی نقل و روایت کرد چه بحثی بر او وارد میشود و وظیفه او در برابر آن چه خواهد بود و در باب

تصدیقات نگفته اند که در برابر استدلال و قیاس و برهان یا خطابه و جدل و سفسطه و ظائف خصم چیست و باید از چه راههایی وارد بحث و اعتراض شود و اعتراضاتی که بر او وارد میشود بر چند نوع است و این نوعها را نام چیست و بهمین سیاق تا آنجا که بتوان آن سلسله مباحث را بشکل قواعدی منظم و ضوابطی مرتب در آورد که موضوع وجهت وحدت ذاتی آن آداب بحث و غایت وجهت عرضی آن حفظ و نگهداشت مناظرات و مباحثات علمی باشد از تشمت و انتشار کلام و پزیشانی سخن باری خوشبختانه این مسائل را دانشمندان ایران بشکل قواعدی منظم جمع و تدوین کرده و آنرا علم آداب بحث نام نهاده اند و اگر خوب وقت نظر بعمل آید دانسته خواهد شد که منطق یونان بی انضمام علم آداب یا منطق ایران ناقص و ابرتر است زیرا در آن فقط جانب متفکر یا متکلم منظور و ملحوظ و جانب مخاطب یا معترض بکلی اهمال شده است.

فائده علم آداب بحث جلوگیری از پزیشان گفتن و یاوه سرایی و گزافه گویی است زیرا بطوریکه در اکثر مجالس علمی یا ادبی یا اجتماعی مشاهده میشود افرادی زمام سخن را چون بدست میگیرند عنان اختیار و اراده و تعقل را از دست میدهند و مر کب هوی و هوس را بهر سو میدوانند و اسب فصاحت در میدان وقاحت میجهانند و نوبت بدیگری نمیدهند و بدین سبب غالباً نقاط ضعف در کلام آنها فراموش میشود و حرفهای حق و درست ایشان هم بطور مشخص و روشن معلوم نمیگردد و باین ترتیب حق و باطل و دروغ و راست و استوار و بی پایه و توانگر و بی مایه درهم آمیخته و پرده ابهامی بر مطالب ایشان کشیده میشود و در میان اینان کسانی هستند که خوب سخن میگویند ولی سخن خوب نمیگویند اینان با مغالطه و سفسطه و مبالغه و اغراق و آراستن سخن بزبورهای لفظی و معنوی و رشوه دادن در کلام بارباب نفوذ و تهدید مردم به تکفیر یا تحمیق و هزاران جلوه و رنگ و فریب و نیرنگ دیگر میخواهند سخن خود را بر کرسی نشانند اینها باک ندارند از آنکه حق کسی پایمال شود یا ظلمت باطل بجای

نور حق نشینند گروهی هم هستند که صرفاً شهوت کلام دارند و به پر گوئی و پر چانگی عادت کرده‌اند جمعی نیز فضل فروشی یا جاه‌طلبی آنها را وادار با طالت کلام میکند خصوصاً مبلغین بعضی مذاهب و احزاب که در محیط کار خود هیچگونه رادع و مانعی نمی‌بینند چنان رطب و یابس و حق و باطل و حقائق و اوهام را باهم عجین میکنند که برستی ارسطویی دیگر باید و منطق وی زنو تا راست و دزوغ و مستقیم و منحرف و معتدل و دعوج آنها را از هم تفکیک نماید.

چون مدتها است که علم آداب بحث در مدارس مندرس و متروک گشته و عنکبوت نسیان بر آثار آن تنیده جای آن است که مقداری از قواعد و اصول آن در این گفتار آورده شود شاید پسندیده خاطر ارباب دانش و هوش و یکی از آثار ایرانی را دو باره تجدید حیات و رونقی باشد و کوشش خواهد شد که در سخنان و اضعان و بنیاد گذاران این علم تحریفی یا انحرافی روی ندهد. دانایان این علم گفته‌اند: بحث و مناظره عبارت از گفتگو میان دو تن باشد درباره یکی از موضوعات علمی یا ادبی و غیره بمنظور ظهور حق و حقیقت بدست هر کدام از طرفین مناظره لیکن بعضی از ارباب فضیلت و طرفداران حق بر آنند که باید هر یک از طرفین چنان خواهان حقیقت باشد که میل او بظهور حق بدست طرف مقابل بود پس اگر مناظره برای ظهور حق یا چنان میل و رضائی در طرفین نباشد مناظره حقیقی بحصول نخواهد پیوست و مصداق پیدا نخواهد کرد بلکه آن را مجادله و مناظره باید خواند زیرا مجادله برای الزام خصم است نه برای ظهور حقیقت و اگر بحث نه برای الزام خصم باشد و نه بقصد اثبات حق آن را مکابره گویند و فائده علم آداب تمیز و تشخیص بحث و مناظره صحیح و درست از فاسد و نادرست است و چون این علم چنانکه قبلاً اشاره شد متمم و مکمل منطق یونان است نظر میکند در انواع دلائل و براهین منطقی مثلاً در قیاس حملی نظر بصغری و کبری و در قیاس استثنائی نظر بمقدمه شرطی و استثنائی دارد پس بالطبع برخی از اصطلاحات منطق عیناً در

این علم تکرار می‌شود و ناگزیر باید مجدداً از آنها در کتب آداب بحث ذکر می‌شود. اکنون بر سراسر اصل مطلب رویم و شمه‌ای از اصول علم آداب بحث را بیان کنیم: هر گاه کسی برای اثبات مطلبی دلیلی بیاورد ناچار این دلیل او مرکب از مقدماتی خواهد بود پس اگر طرف مقابل در یکی از این مقدمات خللی بیند و آنرا مورد اعتراض قرار دهد این عمل او را **منع** یا **دخول** یا **نقض تفصیلی** گویند این منع گاهی درباره اجزاء و ارکان دلیل است مانند صغری و کبری و گاهی راجع بشرائط صحت دلیل است مانند ایجاب صغری و کلیت کبری در شکل اول بنا بر این **شخص مانع** اظهار عدم تسلیم می‌کند نسبت به یکی از مقدمات دلیل یا یکی از شرائط آنرا مفقود می‌شمارد در این صورت بر مستدل یا مدعی لازم است که مقدمه ممنوعه را با دلیل ثابت کند یا فقدان شرط را اگر ممکن باشد تدارک نماید و الا دلیل او ناتمام است و برای اثبات دعوی او کافی نیست پس ناگزیر یا اعتراف بحق خواهد کرد یا از آن دلیل انتقال می‌کند بدلیلی دیگر لیکن اگر مقدمه بدیهی باشد بهیچوجه منع متوجه آن نخواهد بود زیرا اگر کسی بر قضایای بدیهی (که آنها را در این علم **مقاطع** گویند) منع وارد کند **و لم ولا نسلمی** بگوید از دائره مناظره خارج و عمل او مجادله بلکه مکابره بشمار خواهد رفت.

در این مقام بمناسبت الفاظ **لم ولا نسلم** ذکر این مطلب بی فائده نخواهد بود که علمای منطق و آداب **لم ولا نسلم** را صیغه منع شمرده‌اند و شعر سعدی در بوستان در حکایت فقیه کهن جامه و ایوان قاضی آنجا که می‌گوید:

فقیهان طریق جدل ساختند لم و لا نسلم در انداختند

اشاره به همین اصطلاح است. بنا بر این بمحض آنکه مدعی صغری و کبری دلیل خود را بیان داشت **مانع** باقتضای وظیفه منع می‌تواند نسبت به صغری یا کبری آن اظهار عدم تسلیم کند و در مقام مطالبه دلیل بر صحت یکی از آن دو یا هر دو بر آید و نیز می‌تواند راجع بایجاب صغری یا کلیت کبری مثلاً اعتراض نماید و همچنین می‌تواند

بگوید که صغری یا کبرای دلیل از قضایای خطابی یا شعری هستند و در مقام برهان نباید اینگونه قضا یا بکار رود و نیز میتواند بگوید که تقریب دلیل تمام نیست. تقریب آن است که دلیل مستلزم این دعوی یا مساوی یا اخص از آن باشد اما اگر دلیل مستلزم نتیجه‌ای باشد که نسبت بدعوی مباین یا اعم مطلق یا اعم من وجه باشد گویند دلیل تقریب ندارد چون این اصطلاح در علم بحث و مناظره خیلی دائر است بحکم ضرورت بیان گردید. مثلاً اگر کسی مدعی شد که زید ایرانی است باید ثابت کند که اهل ایران است یا اهل کشوری است که پایتخت آن فعلاً تهران است یا ثابت کند که مثلاً اهل اصفهان است اما اگر او ثابت کرد که زید از نژاد سفید است یا از نژاد سیاه است یا پهلوان است دلیل او موجه نخواهد بود و تقریب نخواهد داشت زیرا که نژاد سفید اعم مطلق است نسبت بایرانی بودن و نژاد سیاه با ایرانی بودن متباین است و پهلوان اعم من وجه است. گاهی هم منع مقرون بسند خواهد بود مثل آنکه خصم بگوید این دعوی تو که زید ایرانی است مسلم نیست زیرا اگر ایرانی بود در این کشور متولد میشد و حال آنکه زادگاه او لبنان بوده است آن وقت باید مدعی هم بدفع سند پردازد هم دلیل بر ایرانی بودن زید اقامه کند دفع سند بر این صورت است که بگوید پدر و مادر زید بواسطه روابط تجاری یا سیاحت مدتی در لبنان بوده‌اند و در اثنای اقامت ایشان در آنجا زید بدنیا آمده است و از اینرو زادگاه او لبنان است و بدیهی است که این امر هرگز منافای ایرانی بودن او نخواهد بود و از اینجا معلوم میشود که منع دو نوع است یکی منع مجرد یکی منع مستند یعنی مقرون با سند و با بیانی که تأیید میکند قبح خصم را بر دلیل مدعی و باید دانست که مقدمات دلیل استقرائی را جز با نشان دادن شاهی محقق نشاید منع کرد. یعنی اگر کسی بگوید که مسلم نیست فاعل در زبان عربی همیشه مرفوع باشد بلکه ممکن است گاهی منصوب شود مادام شاهی محقق بر این ادعای خود نیارود بهیچوجه منع او محل قبول نخواهد یافت بدون شك وضع این قاعده دلیل بر کمال دقت و فهم

واضعان این علم میباشند، گاهی منع متوجه عین دعوی میشود و این البته در صورتی باید باشد که مدعی خود را مستغنی از اقامه دلیل میپندارد پس طرف مقابل یا باختصار بگوئیم خصم میگوید که این دعوی مسلم نیست یا نیازمند بدلیل و برهان است آنگاه مدعی باید شروع باستدلال کند و دلیل و حجت بیاورد حال مقدمات دلیل ثانوی همان حال دلیل نخستین است بهمین ترتیب سلسله سخن میان خصم و مدعی دراز میشود تا سرانجام یکی غالب و پیروز شود و دیگری تسلیم ولی چون هر آینه بنای کار مناظره در این علم بر ظهور حق و حقیقت است طرفین از نتیجه خوشحال و مسرور گشته و کشف مطلب را فوزی عظیم می شمارند.

منصب ۴۵ از مناصب خصم نقض اجمالی است و آن بدینصورت است که اعتراض متوجه مقدمه ای مشخص و معین نمیشود بلکه خصم میگوید که رویهمرفته این دلیل استوار نیست زیرا که عین این دلیل در یکی از موارد دیگر موجود است و لیکن نتیجه مطلوب حاصل نگردیده مثلاً مدعی گفته است در ما ضربت الازید آ زید را باید منصوب خواند زیرا که مستثنی است خصم میگوید این دلیل عیناً در ماضی بنی الازید موجود است ولی زید در این مثال با اتفاق نحویان مرفوع است نه منصوب یا بگوید که فلان باید دارای ذوق و عاطفه باشد زیرا که شیرازی است و شیرازیان همه اهل ذوق و عاطفه هستند خصم میگوید این دلیل منقوض است بزید زیرا زید اهل شیراز است ولی موصوف بدان صفات نیست و اینگونه تخلف را تخلف طردی گویند و اگر خصم بگوید زید هم اهل اصفهان است و هم دارای ذوق و عاطفه پس تنها شیرازی بودن موجب این صفات نیست و دلیل شما منقوض است و اینگونه تخلف را تخلف عکسی مینامند.

نقض اجمالی نوعی دیگر هم دارد و آن اینست که خصم بدون نظر کردن بصغری یا بکبری میگوید رویهمرفته نباید این دلیل صحیح باشد زیرا مستلزم فساد است مثلاً مدعی میگوید که انسان آزاد

است و موجود آزاد باید بدخواه خود رفتار کند پس انسان باید بدخواه خود رفتار نماید خصم میگوید من به صغری و کبری کار ندارم و شاید نمیدانم عیب و خرابی این دلیل در کجا است ولی همین قدر میدانم که این دلیل شما مستلزم فساد است و موجب هرج و مرج اجتماع و حتی مستلزم اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین میگردد زیرا اینگونه آزادی هر گاه بهر فردی داده شود مستلزم سلب آزادی دیگران است و باید دانست که انواع فساد با اختلاف مقامات و موارد اختلاف پیدا میکند مثلاً در علوم عقلی فساد آن است که دلیل مستلزم دور یا تسلسل یا اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین شود ولی در امور ادبی فساد آن است که دلیل مستلزم نقض یکی از قواعد و مسلمات ادبی شود. مثلاً دانشمند و شاعر شهر معاصر مرحوم ملک الشعرای بهار در کتاب سبک‌شناسی جلد سوم ص ۴۵ ذیل کلمه انتجاع چاپ اول آن کلمه را از ماده جوع گرفته اگر این سخن درست باشد لازم می‌آید که انتجاع بر وزن انتفعّل باشد و ماضی آن که انتجع است بر وزن انتقل باشد و حال آنکه انتجاع از ماده نجع و از باب افتعال است و المنجد مینویسد: **نجع و انتجع القوم الکلاء : ذهبوا للطلبه و کلاء** بمعنی گیاه و علف است پس این دعوی که انتجاع از جوع است منقوض بنقض اجمالی است زیرا که مستلزم فسادی است از لحاظ مقررات علمی چون در صرف عربی انتفعّل نیامده است یا فی المثل بعضی اساتید و ارباب قلم کلمات اولین و آخرین را که مترادف نخستین و فرجامین بکار می‌برند استعمال اینگونه کلمات از طرف ایشان بمنزله ادعای ضمنی صحت این کلمات است و حال آنکه این ادعای ضمنی مستلزم فسادی است زیرا که مطابق قواعد عربی اولین و آخرین جمع مذکر سالم است و بمعنی قدما و متاخرین یا پیشینیان و پسینیان است و مطابق دستور زبان فارسی ما نمیتوانیم یا و نون فارسی را با آخر کلمات عربی الحاق کنیم چون هم لفظاً چنین قانونی نداریم و هم معنی غلط میشود زیرا نمیتوان بجای زرین و سیمین ذهبین و لاجینین گفت و غلط معنویش نیز مستغنی از هر گونه

توضیحی میباشد و همچنین کلمات **صفت** - **نقشه** - **جزوه** . قضایات اغلاط مشهورند و بالخصوص جزوه نویسی متأسفانه که در تمام دانشکدهها معمول است و هکذا... از بیم ملال بهین مقدار امثله اکتفا میشود استعمال این الفاظ از طرف اهل ادب بمنزله آدهای صحت آنها است و مورد نقض خواهد شد منصب سوم از مناصب خصم معارضا است و معارضا آن است که بهیچوجه ذکری از مقدمات و دلیل مدعی نه اجمالاً نه تفصیلاً بیان نمی آید بلکه در مقابل دلیل مدعی خصم دلیلی می آورد بر بطلان دعوی او مثلاً مدعی گفته است که زید دست و دل باز و سخی است و هر کس موصوف باین صفات باشد مورد احترام مردم است پس او نباید در انتظار محترم باشد . خصم میگوید زید مسرف است و هر که مسرف است باید متقور و مظرود باشد بنابراین زید در انتظار مظرود است و در معارضا شرط آن است که دلائل هر دو طرف متعادل و برابر باشد زیرا اگر یکی قوی و دیگری ضعیف بود تعارض بین الدلیلین حاصل نمیشود مثلاً اگر یکی از طرفین با مقدمات برهانی دلیل آورد و دیگری با مقدمات خطابی یا شعری تعارض بوجود نمی آید بلکه دلائل برهانی بقوت خود باقی است و دلیل خطابی یا شعری تحت الشعاع آن قرار میگیرد و یارای مقاومت و تاب تعارض با آن نخواهد داشت و مقام **اذا تعارضت ساقط** بمضمون نخواهد پیوست مثلاً در مسائل ریاضی و علمی استدلال با اشعار و اخبار و سیر و لطائف و ظرائف از حیث اعتبار ساقط است و بهیچوجه در نظر ارباب بصیرت قدر و قیمتی ندارد و نیز توسل بکلمات رکیک و کنایات جاهلانه برای افحام خصم و اسكات طرف اذ اثره علم و ادب خارج است و قوت و نیروی دلیل با بسط کلام و فصاحت لسان و حتی با تعدد و تنوع دلائل هم نیست بلکه هر قدر دلائل برهانی تر باشد و هر قدر بیشتر پایه مقدمات بر بدیهیات نهاده شود و اثبات آنها سهل الحصول تر باشد دلیل قویتر خواهد بود معارضا هم بر سه نوع است نوع اول آنکه خصم دلیل مدعی را ضوره و ماده برای رد او بکار برد و آن را معارضا بالقلب گویند مثلاً اگر

مدعی بگوید که زید توانگراست و هر که توانگراست مورد احترام پس زید مورد احترام باید باشد خصم در پاسخ او میگوید زید توانگراست و صرف توانگری موجب احترام نیست پس زید نباید مورد احترام باشد چنانکه معلوم است مدعی دلیل خود را صورتی از شکل اول ترتیب داده بود ماده و نقطه اتکاء و جان کلام او یعنی حدّ اوسط قیاس او کلمه توانگر بود خصم هم عیناً از همین صورت و ماده استفاده کرده است پس گفتار او معارضه بالقلب است نوع دوم آن است که دلیل خصم از لحاظ شکل و صورت مشابه دلیل مدعی ولی از لحاظ ماده و حدّ اوسط متفاوت با آن باشد مثلاً خصم در مقابل دلیل مذکور بگوید زید حسود است و مرد حسود مورد احترام نخواهد بود پس زید مورد احترام نباید باشد این نوع را **معارضه بالمثل** گویند نوع سوم آنکه نه از لحاظ شکل و صورت و نه از نظر ماده و حدّ اوسط مشابه هم نباشند و آن را **معارضه بالغیر** نامند مثلاً اگر مدعی بگوید که زید باهوش است و آدم باهوش سرانجام بمراد خواهد رسید خصم میگوید یکی از تن پروران روزگار زید است و تن پرور هرگز بجائی نخواهد رسید پس زید بجائی نخواهد رسید چنانکه مشهود است این دو دلیل از حیث شکل و صورت متفاوتند زیرا دلیل اول از شکل اول است و دلیل ثانی از شکل ثالث است و از حیث ماده و حدّ اوسط نیز فرق دارند چون حدّ اوسط در دلیل اول «باهوش» است و در دلیل دوم «تن پرور» پس با این ترتیب معارضه بالغیر بعمل آمده است.

اکنون باید دید که در مقابل منع یا نقض اجمالی یا معارضات منصب یا وظیفه مدعی چه خواهد بود:

در برابر منع چنانکه در سابق گذشت باید مدعی با دلیل مقدمه ممنوعه را اثبات کند و اگر منع مقرون بسند باشد باید آن سند را نیز با دلیل ابطال کند یا دلیلی دیگر اقامه کند بر اثبات مطلوب خود یعنی در واقع از دلیل اول صرف نظر و

انتقال کند بدلیلی قویتر یا روشنتر چنانکه حضرت ابراهیم در مقابل نمرود برای اثبات صانع بدلیل احياء واماته تمسك جست و گفت کسی باید خدا باشد که بتواند مردم را زنده کند و بمیراند نمرود جواب داد که من دو تن را حاضر میتوانم بکنم که یکی را زنده نگه دارم و یکی را اعدام کنم حضرت ابراهیم از بیم تطویل کلام و قصور فهم نمرود بدلیلی روشنتر تمسك جست و گفت خدای من آنکسی است که خورشید را از مشرق بمغرب میآورد تو اگر توانی آنرا از مغرب بمشرق آور و اما وظیفه یا منصب مدعی در برابر نقض اجمالی یا معارضه عین و ظائفی است که در مرحله اول خصم دارا بود زیرا نقض اجمالی ذکر دلیل است بر استلزام فساد و معارضه نیز استدلال است بر خلاف مطلوب مدعی بنا بر این مدعی میتواند بهر یکی از منع و نقض و معارضه متوسل شود یعنی در حقیقت مدعی بجای خصم و خصم بجای مدعی می نشیند و در وظائف ایشان تبادل و معاوضه حاصل میگردد و بهمین طور این سلسله گفتگودوام پیدا میکند تا یکی از طرفین دعوی تسلیم میشود و بعجز خود اعتراف میکند و در اصطلاح این علم عجز مدعی را افحام و عجز خصم را الزام گویند .

تعریف

و اما در باب حدود و رسوم : باید دانست که تعریف تصویر محض است و قضیه نیست بلکه شباهت تام بکلام انشائی دارد و احتمال صدق و کذب در آن نمرود و لیکن تعریف را شرائطی است اگر فاقد هر یک از آنها باشد ناقص و ابتر است یکی آنکه از نظر مفهوم باید اجلی و اوضح از معرف (بصیغه هم مفعول) باشد دوم از لحاظ مصداق باید با او مساوی باشد پس خصم میتواند بعنوان اعتراض بگوید این تعریف اخفی از معرف است یا جامع تمام افراد و ما صدقات آن نیست یا مانع دخول اغیار نیست یا مستلزم دور است مثلا اگر کسی در تعریف انسان بگوید جسمی است دارای نفس ناطقه معترض میتواند بگوید که این تعریف اخفی از انسان است یا بگوید حیوانی است کاتب خصم میتواند بگوید که این تعریف جامع تمام افراد نیست یا بگوید

حیوانی است حساس میتواند بگوید که مانع اغیار نیست و البته هر یکی از این مطالب بدون ذکر دلیل مسموع نخواهد بود و چون معترض بر صحت اعتراضات خود استدلال کند بلافاصله بعنوان مستدل و مدّعی شناخته میشود و آن کس که متصدی تعریف بوده است خصم و طرف مقابل او خواهد شد و دلائل او را با متغ و نقض و معارضه جواب خواهد داد بدیهی است بدین منوال مناظره در تصورات منتهی میشوند بمطالب و مسائل تصدیقی بنابراین همان وظایف و مناصب که در باب دلیل ذکر آنها گذشت بجزریان خواهد افتاد .

((تقسیم))

یکی از مطالبی که در علم آداب بحث ذکر آن در میان میآید تقسیم است زیرا تقسیم از لحاظ تصویری که در آن است بمطالب تصویری مشابهت دارد و از جنبه حکمی که در ضمن آن هست با مطالب تصدیقی مناسبت آن بیشتر است .

تقسیم یا عقلی است یا استقرائی تقسیم عقلی آن است که عقل بمجرد تصور اقسام حکم میکند بانحصار مقسم در آنها مثل تقسیم عدد بزوج و فرد که بمحض تصور ماهیت زوج و فرد عقل انسان حکم میکند بآنکه اقسام عدد منحصر است بزوج و فرد یا طاق و جفت و برای آن قسم دیگر عقل پیدا نخواهد کرد اما تقسیم عناصر بچهار (بعقیده قدما) یا تقسیم عرض باقسام نه گانه یا تقسیم انسان به نژادها و رنگپاهمه اینها استقرائی است یعنی ذرائع استقراء و تتبع این اقسام بدست آمده است و حاضر فقط استقراء است و لیکن عقل صرف و مجرّد تجویز میکند که اقسامی دیگر هم موجود باشد الا آنکه هر چه گشته اند و جستجو کرده اند نیافته اند پس انحصار مقسم در این اقسام امری است استقرائی و بعبارة اخری اتفاقی و تصادفی است مثلاً بحکم استقراء یافته اند که عرض نه نوع است و حال آنکه در حیطه امکان عقلی هست که اقسام عرض

بیش از آن باشد یاری در مورد تقسیمات عقلی خصم. بعنوان این مختلف میتواند بمقام اعتراض و خرده گیری بر آید یکی آنکه بگوید این تقسیم حاصر نیست و تقسیمات عقلی باید حاصر باشد مثلاً اگر قاسم یا مدعی گفته است: موجود یا جوهر است یا عرض خصم میتواند بگوید که این تقسیم حاصر نیست زیرا واجب الوجود موجود است و لیکن نه جوهر است و نه عرض چون جوهر و عرض هر دو از عالم امکانند اما واجب الوجود و رای عالم امکان است یا مدعی بگوید: کلام مخیّل یا موزون است یا ناموزون اگر موزون باشد شعر قدیم است و اگر ناموزون باشد شعر جدید معترض میتواند بگوید که این تقسیم بکلی باطل است زیرا اگر مقصود از شعر شعر منطقی است تمام نثرهای مخیّل و شورانگیز بدون قید زمان داخل در شعر خواهد بود و اگر مراد از شعر شعر عروضی باشد قید مخیّل زائد است و کلام مخیّل مقسم نخواهد بود و گذشته از این در سخنانی که بنام شعر جدید خوانده میشود گاهی سخنانی دیده میشود که نه مخیّل است و نه موزون در این صورت چگونه کلام مخیّل صلاحیت تقسیم باین اقسام دارد پس حق آن است که گفته شود کلام موزون اگر مخیّل و شورانگیز باشد شعر است و الا نظم است و این مخیّل بودن گاهی بسبب استحکام مبانی و موسیقی الفاظ یا فصاحت و بلاغت یا ملاحظت و زیبایی و شیرینی گفتار است یا بواسطه ابداع معانی و لطائف و نکات و دقایقی دیگر است که یدرک و لایوضفند. پس فی الواقع در تشخیص قید مقسم با یکی از اقسام اشتباهی بلکه قلب امکان و انعکاسی رخ داده است. آنگاه مدعی چنانکه در مبحث تعریفات ذکر شد عنوان خصم پیدا میکند و بمنع و نقض و معارضه خواهد پرداخت و باز سلسله سخن منتهی میگردد با فحام یا الزام خصم. این گفتار زبده و اجمالی بود از اصول علم البحت که حتماً باید بنام منطق ایران نامیده شود زیرا اینها بر اطلاعاتی که ما داریم دانشمندان ایران واضح و مبتکر آن بوده اند و نیز اکثر تألیفاتی که در این فن نگارش یافته چکیده خامه و تراوش فکر ایشان

بوده است اکنون که اصل موضوع پایان میرسد بهتر آن است مختصری از تاریخ این علم را در این اوراق بیاوریم.

مختصری از تاریخ علم آداب بحث

برای روشن کردن تاریخ این علم سطوری چند از عین عبارات حاجی خلیفه را با اندک تصرف و اختصاری در این باب نقل میکنیم:

قال ابن صدر الدین فی الفوائد الخاقانیة : و هذا العلم کالمنطق یخدم العلوم کهلان البحث و المناظره عبارة عن النظر من الجانبین فی النسبة بین الشیین اظهاراً للصواب و الزاماً للخصم و المسائل العلمیة تتراید يوماً فیوماً بتلاحق الافکار و الانظار فلتفاوت مراتب الطباع و الازهان لا یخلو علم من العلوم عن تصادم الاراء و کبابین الافکار و ادارة الکلام من الجانبین للجرح و التعدیل و الرد و القبول و الا لکان مکابرة غیر مسموعة فلا بد من قانون یعرف مراتب البحث علی وجه یتتمیز به المقبول عما هو المرذود و تلك القوانین هی علم آداب البحث . . انتهى و فیہ مؤلفات اکثرها مختصرات و شروح للمتأخرین منها آداب الفاضل شمس الدین محمد بن اشرف الحسینی السمرقندی الحکیم المحقق صاحب الصحائف و القسطاس المتوفی فی حدود سنه ستمائة و هی أشهر کتب الثمن الفها النجم الدین عبدالرحمن جعلها علی ثلاثة فصول الاول فی التعریفات و الثانی فی ترتیب البحث و الثالث فی المسائل التي اخترعها و اول هذه الرسالة المنه لو اهب العقل الخ و علیها شروح أشهرها شرح المحقق کمال الدین مسعود الشروانی و یقال له الرومی تلمیذ شاه فتح الله و همامن رجال القرن التاسع و هو شرح لطیف ممزوج بالمتن ممتاز عنه بالخط فوقه و علی هذا الشرح حواش و تعلیقات اجلها حاشیة العلامة جلال الدین الدوانی المتوفی سنة ۹۰۸ و اعظمها حاشیة الفاضل عماد الدین الکاشی و هو من رجال القرن العاشر و افیدها حاشیة مولانا احمد الشهیر بد یکتوز من علماء الدولة الفاتیحة العثمانیة و ادقها حاشیة المحقق عصام الدین الاسفرائینی المتوفی بسمرقند سنة ثلاث و اربعین و تسعمائة .

آنکاه در حدود یازده حواشی و تعلیقات دیگر بر شرح کمال الدین می شمارد که دلالت میکند بر کمال اهتمام علمای قرون هشتم و نهم و دهم بکتاب مزبور و

سپس شش شرح دیگر نیز بر متن کتاب می‌آورد بعد از آن کتاب **کمال الدین شروانی** و رساله آداب علامه مشهور **عضو الدین ایچی** را نام میبرد که در نهایت اختصار است ولی نظر بمقام مهم علمی **ایچی** شروح بسیار بر آن نوشته‌اند که در حدوده هشت شرح و حاشیه را ذکر میکنند .

بعد از اینها چهار کتاب دیگر را نیز که در علم آداب بحث تألیف یافته است نام میبرد. تمام این مطالب در صفحات ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ جلد اول کشف الظنون چاپ استانبول ۱۳۶۰ هـ مطابق ۱۹۴۱ م درج است و همچنین کتاب **ایضاح المکنون تألیف اسماعیل پاشای بابانی** که ذیل کشف الظنون است در جلد اول چاپ استانبول ۱۳۶۴ هـ مطابق ۱۹۴۵ م در صفحات سر آغاز کتاب از چند کتاب در علم آداب یاد میکند که عمده ترین آنها **آداب برکوی** متوفی بسال ۹۸۱ هـ و **آداب کفوی** متوفی بسال ۱۱۷۴ هـ و **آداب گلبنوی** متوفی بتاریخ ۱۲۰۵ هـ میباشد این سه تن از علمای دولت عثمانی بوده‌اند. بر این کتاب اخیر دو تن از علمای کردستان بنام **پینجویینی** و **ابن القره داغی** مردوخی تعلیقات و حواشی بسیار دقیق نوشته‌اند که در مصر بتاریخ ۳۵۳ هـ باهتمام **فرج‌الله ذکی** بطبع رسیده است و همچنین **علامه قرلجی** متوفی بسال ۱۲۹۵ هـ که استاد پینجویینی بوده است رساله‌ای هوجز و جامع در این علم تألیف کرده است که نسخه خطی آن پیش فکارنده موجود است .

و دیگر از کتابهای مفید این فن کتاب **علم آداب البحث والمناظره** تألیف **مصطفی صبری** میباشد که در زمان مؤلف بسال ۱۳۳۰ هجری در مصر چاپ شده است. **ابن خلکان دروفیات الاعیان** در صفحه ۴۸۸ چاپ قاهره ۱۹۴۸ در شرح حال **محمد رکن الدین عمیدی سمرقندی** متوفی بسال ۶۱۵ هـ مینویسد: **کان اماماً فی فن الخلاف خصوصاً البحث و هو اول من افرده بالتصنیف** . ظاهر مفهوم عبارت بالا این است نخستین کسی که در علم بحث کتابی تصنیف کرده است **رکن الدین سمرقندی** است ولی هر گاه درست غور و دقت شود مقصود از بحث در اینمقام وضع

و تدوین علم آداب بحث نیست بلکه تصرف و ابداعی است که عمیدی در یکی از ابواب علم الخلاف (۱) کرده است و حق آن است که ابتکار وضع و تدوین علم آداب بحث نصیب همان شمس الدین محمد بن اشرف الحسینی السمرقندی متوفی بتاریخ ۶۰۰ هـ گشته است که در ضمن عبارت عربی منقول از کشف الظنون از او یاد شد اکنون بر این مطلب چند دلیل در دست است :

اولاً متقدمتر از رساله آداب او فعلاً کتابی نیست و در کتب فهارس و موضوعات العلوم و امثال اینها از کتابی که ن سالتر ذکر کرده است .

ثانیاً توجه و اقبال علمای قرون ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ بر رساله آداب او بوده است و از کتاب و مؤلفی که معاصر یا مقدم بر او باشد بهیچوجه یاد نشده اند . ثالثاً خود شمس الدین سمرقندی در دیباچه مختصر کتاب خود طبع مصر بتاریخ ۱۳۵۳ هـ تصریح میکند که قبل از وی مسائل این علم متفرق و پراکنده بوده است و او آن مسائل متفرق را جمع و تدوین کرده و بصورت علمی مستقل در آورده است و این خود اقوی دلیل است بر صحت مدّعی ما .

رابعاً تألیفات شمس الدین در حکمت و کلام و منطق است و بهمین سبب او را بالقب حکیم یاد کرده اند و تصنیفات رکن الدین در مباحث مربوط بفقہ و تشریح است . و بهمین لحاظ او را بصفت فقیه موصوف ساخته اند و معلوم است که نسبت وضع چنین علمی به حکیم انساب است تا بفقیه .

و نیز در برآهنة الاستهلایی که مؤلف نموده و با جمله : المنة لواهب العقل کتاب خود را آغاز کرده است امارت و اشارتی لطیف بمقصود استنباط میشود و شاید نکته عدول از عبارات مشهور همین اشارت باشد .

و همچنین یکی از امارات صحت این مطلب این است طابع کتاب فرج الله ذکی که اهل فضل و تحقیق بوده و در فن کتاب شناسی مقامی داشت در پشت کتاب بعد

از ذکر مجموعه‌ای از رسائل آدابی که باهتمام او طبع و تصحیح شده است مینویسد:
 وتلى هذه أيضاً آداب الحكيم شمس الدين السمرقندي مخترع هذا النفس صفحة
 ۱۴۵ وتلى هذه أيضاً آداب العالمة السيد الشريف الجرجاني الطبعة الاولى في
 سنة ۱۴۵۴ هـ بمعرفة الفقير اليه فرج الله الذكي مطبعة السعادة بجوارمحافظة مصر.
 باری اکنون تکمیل مطلب را باید سخنی چند درباره علم الخلاف و علم الجدل
 و علم المناظره گفته شود تا جویندگان را اشتباهی در موضوعات و مباحث
 این علوم رخ ندهد.

در علم الخلاف اصول مناظره بین فقهای مذاهب مختلف اسلامی بیان شده است
 و اتکای فقیهان بر دلائل و حجج نقلی بوده است ظاهراً امروز کتابی مستقل در این
 علم موجود نیست و بکلی این علم مفقود الاثر گشته است و لیکن از فحوای کلام
 بسیاری از کتب چنان استنباط میشود که علم الخلاف فقط در دائره فقه محصور و محدود
 بوده و قواعد آن کلیت و اطراد و شمول برای بحث در علوم و فنون نداشته است.
 و یکی از بارزترین دلائل جدا بودن این علم از علم آداب بحث همانا فصلی
 است که شمس الدین سمرقندی در رساله الآداب خود آورده است زیرا در آنجا میگوید:
**الفصل الثالث في المسائل التي اخترعتها و نذكر هنا ثلاثة منها الاولى من علم
 الكلام والثانية من علم الحكمة والثالثة من علم الخلاف** و در کتاب نفائس الفنون
 در زیر عنوان علم الخلاف رساله‌ای موجود است که ظاهر آقواعاد آداب بحث و علم الخلاف
 و مناظره را هر سه در آمیخته و بیک رشته کشیده است.

علم الجدل نیز بمرور زمان از بین رفته است ولیکن باز از مفاد کلام علماء
 در کتب مختلف چنان بر میآید که مقصود از علم الجدل تمرین و ممارست در ابداء شقوق
 متعدد و استدلال بر عقائدی خاص بوده است تا بقوت جدال و نیروی زبان و بیان آن
 عقائد را از تشکیک مشککان مستخلص کنند مبادا معتقدان را تردید و تزلزلی پیدا
 شود بدیهی است بیشتر استمداد این علم از باب جدل در منطق بوده و با توسع

و گشایشی که در علم کلام پدید آمده استغناء از آن حاصل شده است .

امّا فن مناظره که بعضی از متقدمین و بسیاری از متأخرین و معاصرین از جمله تنی چند از فضلاء ایران مانند دانشمند هنرپرور استاد **علی اصغر حکمت** و فاضل ارجمند استاد **علی صالح پاشا** رسالاتی در آن نگاشته‌اند غیر از علم آداب بحث است و بهیچوجه از قواعد مذکور در آداب بحث در فن مناظره سخنی بمیان نمی‌آید بلکه در آن آداب محاوره و طرز سلوک طرفین مناظره و چگونگی تشکیل و ترتیب مجلس و رعایت مراسم و جهات اخلاقی مورد بحث قرار می‌گیرد و گاهی هم نموده‌هایی از مناظرات و مشاعرات برای تمرین و مهارت نوآموزان ذکر می‌شود .

چون خیلی اوقات من باب **اشترک لفظی** علم آداب بحث را نیز علم المناظره یا علم النظر گفته‌اند باید دقت کافی بعمل آید تا این اشترک موجب اشتباه نشود زیرا فن مناظره مربوط بترتیبات و مراسم است ولی علم آداب بحث متمم و مکمل منطق یونان است و مانند منطق از **معتولات ثانیه** سخن میراند .

مسلماً هر گاه رعایت نظام و ترتیب و مراسم و اخلاق با منطق یونان و علم آداب بحث همه یکجا فراهم آید **نور علی نور** خواهد شد .